

شهریار و ادبیات حسرت؛ شهریار، آذربایجان را به مثابه سرافراخته ایران عزیز دوست می داشت

G/سرویس ایران
نویسنده: اصغرفردی

محقق و پژوهشگر

شهریار و ادبیات حسرت

شهریار، آذربایجان را به مثابه سرافراخته ایران عزیز دوست می داشت

او تا بود، حسرت از دست رفتن احتشام پیشین ایران را خورد. اگر چه آن آرزو را با خود به خاک تیره نبرد و رجعت طلیعه های شکوه و استقلال کشور را با اهتزاز بیرق دین و داد دید و ستود. او تا بود، ایران را به فراخی هزارو دو هزار سال پیش خود می دید و به دیگران می نمود. حکومت های خرد اراضی غضب شده را «تقسیمات مجعول» و «ولایات خانجانی» می دانست. او در شعری که متأسفانه در عداد اشعار محذوف، تاکنون در مجموعه های منتشر شده اشعار شهریار، چاپ نشده است، می گوید:

ما اتحاد واقعی خود نداشتیم

ما را دچار تجزیه کردند و تفرقه

تا دیگران بزرگ و ابر قوه ها شوند

ایران باستان...

توران زمین و بحر خزر داشت باخودش

قفقاز از آن او که کنون چار کشور است

دشت و فلات ارمن و رومیه الصغیر

او در آفرینش ادبی خود به زبان ترکی بیش از اشعار فارسی اش - که زبان مورد درک مخاطب مهاجم طماع است - به تفصیل بر این موضوع پرداخته و به دعویلااد مهجور و سرزمین های اشغال شده برخاسته است و این گونه شکستن مرزهای مصنوعی و پیچیدن طنین نوبتی وار شعر شهریار در آفاق و اقطار مورد نظر او، تفسیر می شود که گرچه رقیبان بالای تمام شعر شهریار را در آن دیار نشان نداده اند، ولی خوش تر آنکه امروزه بدر رخسار شاهد شعر شهریار را آن گونه که بود، به یوسفان کنعانیمگشته مان بنمایانیم و پرده تحریف و تحذیف و غبار کینه عدو از آن خورشید روبزدانیم.

ایرانیات شهریار به وجهی قاطع و آشتی ناپذیر در بازخواست اراضی اشغال شده، و پروراندن حس تصاحب ولایت مهجور ایران بزرگ، موجب دلخوری برخی از طبقات روشنفکری و ناراحتی حریفانی شده بود که مسائل ایران را زیر نظر داشتند و طمع خام تملک ایران را در سر می پروراندند. از سوئی شعرا و روشنفکرانی چپ گرا و ناسیونالیست ترکی و از سوئی دیگر قلم به مزدان شوروی به هتاکی شهریار پرداخته او ربه گونه های مختلف تحقیر و تضعیف می کردند. غافل از آن که اگر دریدالی چون شهریار در مقابل دشمنی خارجی از تمامیت کشور و آب و خاک و وحدت ایرانی دفاع می کند، ایندلیل فراموش کردن ستم ملی رفته بر آذربایجان نمی شود. ولی آن تنگ حوصلگان کژاندیش، شهریار را که برای بیان دردهای آذربایجان هم حتی مجبور می شد که شاه جائر را طرفخطاب قرار داده و او را آن چنان که در دیوان حضرتش مسطور است نکوهش کند، بهمجیزخوانی در پیشگاه شاه متهم می کنند که ذهن مردم را از توجه به افکار خاص شهریار منحرف سازند، تا شهریار را نه آنچنان که جوشن عشق میهن بر تن کرده و یک تنه درمقابل همه «ستم» ایستاده بود، بل شاعری شیدا و شوریده، مداح و مجیزخوان و عاشق پیشه ای خراباتی بنمایانند.

استاد زنده یاد پس از سرودن اثر جاویدان «حیدربابایه سلام» به زبان ترکی، با آن سابقه ایران گرائی به سرعت مورد توجه دوائر معین اتحاد شوروی قرار گرفت. شهریار که این بار عزم خلیدین به خلوت روس ها را کرده بود و با پیش درآمد «حیدربابا» آهنگ هجوم قلمی به قفقاز ساخته بود، در معرض دقتحریف واقع شده و آنگاه موج شعرها و معاشقه های ادبی از شمال ارس برخاست. شهریار درجلد دوم حیدربابا مواضع فکری و اجتماعی خود را روشن ساخت.

حیدربابا آلقاقلارینکوؤشک اولسون

بیزدن سورا، قالانلارا عشق اولسون،

کنچمیشلردن، گلنلره مشقا اولسون،

انولادیمیز، مذهبینی دانماسین

هر ایچی بوش سؤزلره آلدانماسین

درآن سال ها شهریار، هم از سوی حکومت وقت و هم توسط چپگرایان مورد سرزنش شدید قرارگرفت. چاپ و نشر مجدد حیدربابا توسط ساواک و به مباشرت اداره نگارش فرهنگ و هنرتوقیف شد. روزی مدیر کل وقت فرهنگ و هنر استان آذربایجان شرقی در حین تفرجی در پارک «شاه گولی» به شهریار می گوید، اعلیحضرت از بابت سرودن حیدربابا از شما بسیارگله مندند و شما با این کار از چشم دربار افتادید. ولی کمونیست های حرفه ای شوروی، زیرک تر و ذکی تر از آن بودند که شهریار را در دشمنی، به خود واگذارند و آتش او را تیزتر کنند. آن ها در شعرهای خود خطاب به استاد، او را به بیرق داری وحدت دوآذربایجان در ترکیب اتحاد شوروی تحریک می کردند.

شعراى عضو حزب کمونیستآذربایجان در اشعاری که خطاب به استاد شهریار می نوشتند، شهریار را برای روی آوردن به زبان ترکی و سرودن به این زبان تمجید می کردند. البته این تمجیدها، تشویق صادقانه و از سر اخلاص نبود. همه مردم ترك زبان ایران از توجه شهریار به زبان وادبیات آذربایجان خشنود و خرسند بودند. حتی ایرانیان فارسی زبان نیز برای فهمحیدربابا ترکی می آموختند. استاد محمد علی جمال زاده، ملك الشعراء بهار، انجوشیرازی و هوشنگ ابتهاج (سایه) را می توان از آن جمله نام برد. وی تلاش شعراىآذربایجان شوروی برای ترغیب شهریار به خلاقیت ترکی هدف معینی را تعقیب می کرد. آنها با مکاتبات و مشاعرات خود سعی می کردند که در ذهن آن رند جهان دیده ایجاد مسئله کرده به این نحو از شهریار، قطب ایرانی دعواى وحدت به وجود آورند. محمد راحم اولینشعراى است که به افتخار شهریار شعر سروده و فرستاده است. او پس از این که پاسخ اولین نامه منظوم خود را از شهریار گرفت، در مرحله دوم کار خود شعری نوشت. شهریار طری یک مکتوب منظوم در آذرماه ۱۳۴۶پاسخی به شعر محمد راحم می نویسد. او در اینجوابیه با متانت و لطافت خاصی برای اینکه دروازه ارتباط و تأثیر را به روی خودنبنند، با استفاده از تعبیر استعاره ای، نقطه نظرات خود را بیان می کند. استاددر مقابل موضعگیری تند محمد راحم به بیان صریحتر و بی پرده تر بینه پرداخت و مرزبندی ها را به وضوح بر او روشن ساخت و او را در جبهه ایمان به مقابله با کفر دعوت کرد.

بیشترین مکاتبات و مشاعرات با شهریار توسط سلیمان رستم و محمد راحمذکور انجام گرفته است. سلیمان رستم بیش از هر شاعر دیگری به سرودن اشعار حسرت! معروف است. او از زمره سرسخت ترین شعراى سرسپرده مسکو به شمار می آید که علی رغم تبلیغات دولتی که در جهت اشتهاار او انجام پذیرفته، به دلیل خیانت ها، مجیزخوانی هاو روس پرستی هایش فاقد قبول مردمی است. از او

دفتر شعری بنام «جنوب حسرتی» بارهامتشر شده است. زنده یاد شهریار در طول مکاتبات خود، پاسخ های شایسته ای به اشعارتحریک آمیز سلیمان رستم داده است. البته غیر از رستم و راحم صدها شاعر دیگر آذربای شمال ارس اشعار زیادی خطاب به استاد نوشته و فرستاده اند که شهریار فقط به چندشاعر به عنوان نمایندگان صنوف مختلف شعرای آن دیار پاسخ داد. در بین ستایش گران شهریار، شاعران مهاجر ایرانی نیز که در دوره حکومت پیشه وری یا جهت تحصیل اعزامشده بودند و یا پس از سقوط حکومت فرقه، به باکو گریخته بودند، اشعار متعددی بهشهریار می سرودند. معروف ترین آنها میرابوالفضل حسینی (حسرت) بود. حسرت از ساداتخشکتاب بود و نسبتی با شهریار داشت، استاد شهریار در پاسخ شعر ستایش گرانه«حسرت»، او را به عنوان نماینده همه مهاجران مورد نصیحت قرار داد.

او علاوه براینکه پیام سیاسی خود را در قالب نصیحت به خواننده خود می دهد، نوید نزدیکی صبحپیروزی و غلبه تجاوز شده بر متجاوز را می آورد و فریب خوردگان را که اینک متوجه عمقحیله های مکتبی شده اند به مقاومت فرا می خواند. بی شک اشعار شهریار در مخالفتورزیدن و پیوستن حسینی «حسرت» به جرگه شعرای مقاومت بر علیه کمونیزم بی اثر نبود. اگرچه در اواخر عمر میرابوالفضل حسینی، یاس سنگینی بر او مستولی شده بود، ولی ازسرودن اشعار ضد کمونیستی نیز غفلت نمی کرد. تا اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامیایران، شفاعت شهریار را برای پذیرش مراجعت به ایران طلبید، که به رغم مخالفتهمداستانان به ایران برگشته اش، مقدمات کار انجام شد. ولی وی در همان اواندرگذشت.

ناقل این پیام ها به شهریار، خاورشناس معروف پروفوسور رستم علیف بود. رستم علیف که در سال ۱۳۴۶برای اولین بار به عنوان فرستاده فرهنگی دولت شوروی بهایران آمد، برای دیدن استاد شهریار اصرار فراوان ورزید. در نخستین سفر علیف بهایران، دستگاه امنیتی مانع رفتن اصرارآمیز او به تبریز شد. ولی او ضمن اجرای برنامهسفر خود، با شعرای آذربایجان خصوصا با کسانی که دارای پیشینه همکاری با فرقهدموکرات و حکومت پیشه وری بودند، و یا با شاعران دارای گرایشات مارکسیستی، ایجادتماس و ارتباط کرد.

او برای دستیابی به شهریار، از سهند استفاده کرد. سهند نامهمنظومی برای شهریار نوشت. نامه او ضمن داشتن نکته هایی در تجلیل از موقعیت ادیبشهریار، حاوی فراخوانی شاعر به اعراض از پارسی سرانی و التفات و وضعیت ایل و تبارخود - که در آتش ظلم می سوختند - و عنایت به زبان ترکی بود. شهریار بار اول سهند رابه حضور نپذیرفت. ولی او با سرودن شعر مذکور خود خطاب به شهریار که آن را توسط یکباز منسوبین استاد- بهروز دولت آبادی - به شهریار فرستاد، شاعر را به دادن پاسخیشهریارانه واداشت. سبک ادبی نامه منظوم سهند که با وزن هجائی، سبک مدرن شعراذربایجان سروده شده بود، به نظر شهریار طرزی نو آمد، که استاد هم جوابیه ای مطمئندر قالبی نوآئین تر سرود که پیش از شهریار هیچ سابقه ای نداشت. این شعر که نامسهندیه گرفت، در ادبیات آذری مکتبی نوین گشود. سهندیه که شعری بود مزوج اززماننیم و ناتورالیزم، با زبانی آمیخته با لغات ترکی قدیمی و لغات فارسی و عربی کهرفته رفته در ترکی آذری منسوخ می شد، بلافاصله به اوج اشتهار رسید. شهریار اینشعر خیال انگیز را با استفاده از ایماها در وصف تصویری کوه سهند و سپس گریز بهستایش شاعر مورد خطاب (بولود قره چورلو سهند) آغاز کرده، عوالم شاعر عرفانی را بیانکرده و به طور استعاره وی حکایت جدایی قفقاز از ایران را سر داده است. او سپس بهطرز سمبولیک به تعرض سهند پرداخته و اورا از درک پروازهای عارفانه و سیرهای معنویخود ناتوان خوانده، و اینگونه به مسئله موردنظر سهند پاسخ داده است. در این بخش،شاعر به شرح ماجرای اقبال شاعران قفقاز و همصدا شدن آن ها با فریادهای حیدربابایشهریار پرداخته و ایهاما نام چند تن از شاعران و چند نظیره حیدربابا را ذکر کردهاست.

نامه منظوم سهند و پاسخ شهریار موجب شدکه شهریار سهند را به حضور بپذیرد. سهند از طریق گفته شده، وظیفه خود را از اتصال شهریار به رستم علیف به انجام رسانیدو در معیت تنی دیگر که شریک سهند و منبع خیر ساواک بود، به تبریز آمده و استاد رابه منظور ملاقات با پروفوسور رستم علیف به تهران برد. پروفوسور علیف که در همانسال ها از مسکو برای اقامت به باکو برگشته بود، به ایران سفر کرده و ضمن تماس باپژوهشگران و دانشوران ایرانی درباره مسائل تحقیقی شاهنامه و آثار سعدی در انجاموظیفه اصلی خود که تشکیل بخشیدن به شعرای ترک زبان و جذب نظر شهریار به مسائلموردنظر بود، سعی ها می ورزید. این روابط در باکو به نام «پل رستم» معروفشد.

شهریار در شعری به نام «دوگونه و سؤیومنه» که خطاب به رستم علیف نوشته، درواقع منشور و مانیفست ما را تنظیم کرده و بازفرمایشی شوروی و بازگشت یوسف گمگشتهایران به آغوش مادر وطن را پیامبرانه پیش بینی نموده است. او در این شعر از جدایی«۵ساله ناله سر داده و انتظار خود را به رجعت دوباره قفقاز عنوان کردهاست.

بیرگون اولی کی، فاتحه بیزاغ - سولاوترریک

دنیا هامی بیرملت اولوب قول - قولاولوترریک

دشمن ده محبت تا پا، بیزلر یولا ووترریک

قارداش اوزونه حسرت اولوبچکم اوگون آه

خلقی اودا یاندریماغا، بیرتک قالی آلاه

پروفوسور رستم علیفدربازگشت از آخرین سفر خود به ایران در فرودگاه مسکو ناگاه مورد بی اعتمادی خفیه هافرار گرفته و در بازرسی از وسائل اش چند سکه «پهلوی» که طی شرکت در جشن های ۲۵۰۰ساله به رسم هدیه گرفته بود از درون یک رادیو ترانزیستوری اش کشف شده و اتهام دیگراین که در جشن هائی که در آن «کباب طاووس»، «سرو» می شده، شرکت کرده است. ایننشانگر انقضای تاریخ مصرف رستم بود، چرا که به گواهی شاهدان و به قول شهریار او نیزتحت تأثیر دم گرم شهریار (انفاس قدسیه شاعر عارف) قرار گرفته و به «ما» بازگشتهبود. رستم علیف از حزب کمونیست اتحاد شوروی اخراج گردید. رستم علیف کسی بود که درهمانسال ها از سوی دولت شوروی برای تدریس زبان و ادبیات فارسی و شاهنامه در دانشگاههاروارد به آمریکا اعزام شده بود و به قول جلال آل احمد مستشرق روس در آمریکا شاهنامه ایران! درس می داد و این شاهنامه عجب بوی نفتی می داد. جلال در سال ۱۳۴۴براستم در هاروارد ملاقات کرده بود که در کارنامه سه ساله اش بازتاب دارد. به هرحال این علیف از حزب شیطان اخراج شد و شهریار از این فرصت استفاده کرده او را بهحزب رحمان دعوت کرد. او در شعری که به مناسبت اخراج علیف از حزب سروده بود، بازحوادث امروز را پیشگویی کرده، نوید ظفر سر داده است.

حزب شیطاندان اولان، قویسنی اخراج ائله سین

باشدا یازمیش سنی اوژ حزیننه رحمان رستم

یئتیشیب وعدهسی حقین، امین اول، دم - دمی دیر

آچیلحق قاپیسی، مات قالا شیطانرستم

شهریار به حکم آیه شریفه «العزّه الله و للرسول و للمؤمنین»، و بنا به قولشریفه لاغلبن انا و رسلی در این مناقشه نیز فاتح و غالب آمد. آرزوها و نویدهایش رابا عزت فراموش نشدنی به سرمنزل مقصود برد. بدیهی است که توطئه گران تاب باختی چنینسنگین در این قمار کلان را نمی ورزیدند. آنها مجبور به تحریف، حذف و کتمان آثاراستاد شدند. البته یکی از شتون نظام کمونیستی حاکم بر کشورهای مسلمان ماوراءالنهر وقفقاز همانا جعل تاریخ، و تدوین ادبیات مطلوب خود بود، که در این جهت آنها حتی ازتحریف اشعار کلاسیک نیز صرفنظر نکردند. تا جایی که این تحریف ها در نزد برخی ازادبای آن دیار به تحریف آرمانی منحصر نماند و آنها مطابق ذوق و سلیقه و بعضا از سرجهل به مضمون، آن را آنچنان که موردنظرشان بود تغییر می دادند.

دیوساران سیاسیدر دوره حیات جسمانی استاد فقید، تجربیها و تفریدیها و تفریدیهای گسترده ای را به عملی آوردند. شاعران ورشکسته ای که نان و نوائی از شعر نمی یافتند، بر سبیل تفریح وتفاضل دست به نقد می بردند و حرامی وار به حریم شعر شهریار شبیخون می زدند. یا روهیصفتان زشتخو، موردی را از آن پیری که شیران را به بازی درنمی گرفت، برگرفته و بهساحت او می تاختند. بدین نبط بود که در پشت مرزهای ایران نیز قلمهای مشئومی بهتعریف چهره ویژه ای از شهریار می پرداختند و سیمای او را آنچنان که می خواستند،می ساختند. خود شاعر نه گوشه به شنیدن آن زوزه ها می سپرد و نه دهانی به پاسخ آتاله ها می گشود. همین سروده ها متنوع آن کثیرالشعر، جواب و حجتی تمام به قلیلالدک های معاصر و آتی بود. ولی همواره در ذهن زمینی ما اندیشه و تشویش

خاطر بود کهمبادا دیگران با تحریف، در آوردن نسخه بدل ها و نقل روایات متعدد از اشعار شاعر وپرداختن افسانه ها در پیرامون زندگی او، ترجمه محرف و مغشوش، حذف اشعار مغایر بافکار مصححین و ناشران و متولیان، سیمای مجعول و مقلوبی از این آخرین حلقه سلسلهشاعران بزرگ ادب فارسی بسازند.

شهریار، آذربایجان را به مثابه سرافراخته ایرانعزیز دوست می داشت. او همان گونه که خواب تجزیه گران و دزدان آذربایجان را با تیغقلم برمی آشفته، بیمارلان داخلی ترك ستیز را که، موجب پذیرش حيله ها و تحریکاتدشمنان می شدند می نکوهید و آذربایجان را استمالت می کرد، که با سخن ابلهان از مادرایران نرنجد. او در تعرض به استاندار فرومايه دوره شاهی که در اهانت به مردم آن خطههم زده بود، سرود:

آنکه لاف دوستی زد با تو، آخر با تو کرد

آنچه کس با دشمنخونخوار خود نپسندد آن

دوست از دشمن ندانستی و تقصیر تو نیست

راست بودی ونبود از دوستانت این گمان...

شهریار این شعر بلند را قصیدتی می خواند «که جوشخون ایرانیت است». او همواره روئی به پشت در نصیحت دوستان جاهلی داشت که زبان وفرهنگ مردم آذربایجان را انکار کرده، قلمها زده و زمینه سوءاستفاده دشمنان را ایجادمی کردند و از سوئی، روئی به پیش در نوازش و دعوت آذربایجان به مقاومت و مداومت درپاسداری از ایران. شهریار شعر فوق را در تاریخ بیست و نهم اسفند ماه هزار و سیصد و بیست شمس سروده است. التفات به جریان وقایع زمان سرودن شعر در آذربایجان و سراسرایران، میزان نگرانی شهریار ۳۴ساله را که پدران مراقب سرنوشت میهن بود به روشنیبیان می کند. او در مخمضه ای اینچنین گرفتار بود که از سوئی نظریه پردازان رضاشاهیبه اینکار زبان مردم تبریز درآمده بودند، و استانداری ترك ستیز، مردم را به ستیزها ایران تحریک می کرد و از سوئی دیگر، ایران تحت اشغال متفقین بود و روس ها درکمین تصرف آذربایجان.

این قصیده دردناک چنین می آغازد:

روز جانباریست ایبیچاره آذربایجان

سر تو باشی در میان هرجا که آمد پای جان

ای بلاگردان ایران! سینه زخمی به پیش

تیرباران بلاباز از تو می جوید نشان

در بررسی تاریخ ۷۴سالهنشر اشعار شیوای شاعر شیرین سخن ایرانی، سومین شاعر منادی اتحاد جهانی اسلام،سراینده دولسانین، استاد سیدمحمدحسین شهریار، ضمن مشاهده اوج های غرورآفرین، بهنکته های دردانگیز هم برمی خوریم. گرچه سلطان شعر ایران ملك الشعراء بهار در مقدمهاولین دفتر شهریار (۱۳۰۸) این شاعر ۲۲ساله تبریزی را با عباراتی شگفت انگیز مانندافتخار شرق - می ستاید و در مجلسی می گوید: «هرگاه که می خواهم شعری بنویسم، چندغزل از شهریار می خوانم و بدین وسیله طبعم را تشحیر می کنم؛ و یا ایرج میرزا شاهکار(ایوان ناز) شهریار را به مثنوی (زهره و منوچهر) خود ارجح می خواند، و یا بزرگانینچون عارف قزوینی، فرخی یزدی، میرزاده عشقی، سعیدنقیسی، سیدمحمدعلی جمالزاده ودیگران شعر او را به گونه های مختلف تحسین می کنند؛ ولی از دیگرسو، فرومايگان وتنگ سینگانی هم از در حسادت و غیرت در آمده، جان شیفته شهریار را مجروحمی داشته اند. برخی از برادران غیور او چه سعی ها در چاه کردن آن ماه ورزیده اند وحال آنکه با دم سردشان اطفاء نور خدا می خواستند، که خدا نور خود را به پرتو ابدیتام می کند.

از سال ۱۹۵۳که استاد شهریار با منظومه حیدربابا در ترکیه و باکومعرفی شد، کم کم تحریف آثار بنا به دلایل مذکور شروع شد. شاید اولین تحریف، حذف لفظ«بخدا» در شعر (قمر) بود.

از کوری چشم فلك امشب، قمر اینجاست

آری قمر اینجا، به خدا تا سحر اینجاست

که مصرع دومی به این شکل تحریف شده است:

آری قمر اینجاهمه شب تا سحر اینجا ست. عمده ترین تحریف هادر ترجمه شعر فارسی استاد به زبان ترکیصورت گرفته است.

که از آن جمله خیانت آشکار پروفوسور احمد شفائی را می توان ذکرکرد. و اما خیانت شفائی، سالها پیش در مجله وارلیق شعری به نام آذربایجان از اشعارشهریار و به فکرت صادق درج شده بود. بدیهی است که در همان نظره اول دانستم که اینشعر از آن شهریار نیست. آن را برده به استاد خواندم. هر دو تلخ خندیدیم. چند سالی بعد در اوج گرفتن دعاوی وحدت آذربایجان در باکو دیدیم که این شعر از قول شهریار توسط آرتیستها و آکتیوره های باکو خوانده می شود و این شعر به بیرق اتحاد دوآذربایجان تبدیل شده است. دم نزدیک، تا آنکه در آذرماه ۷۱که دوست شاعرم فکرت صادقین در ترکیب مهمان قفقازی آمده بود، در جلسه ای با حضور رئیس اتحادیه نویسندگانآذربایجان، رئیس انستیتوی نظامی، پروفوسور رستم علیف، پروفوسور غفار کندلی و پروفوسورقاسم قاسمزاده و چند تن دیگر گله ای در این باره از فکرت صادق کردم. او منکر هرگونهتحریف شد و من اصل شعر (بیاد آذربایجان) را خواندم. بدون این که تطبیق کنم، قضاوتایرانشناسان حاضر را طلبیدم، به شرطی که اگر نظره بنده ثابت شود، در مطبوعات دوکشور مصاحبه کرده، تحریف را طلبیدم، به شرطی که اگر نظر بنده ثابت شود، در مطبوعات دو کشور مصاحبه کرده تحریف را اعلام خواهم کرد. آن جمع با علم به این که این تحریفاگر طی مصاحبه ای اعلام شود، دکان ۲۵ساله ای تخته خواهد شد، باز مجبور به پذیرش شدند. ما خواندیم و تطبیق شد و فکرت صادق گفت، «من که فارسی نمی دانم، ترجمه تحت اللفظی آن را احمد شفائی به من داد» و اینک اولین اعلام، تا بعد...